

فروع و خسار مسیح در آئینه سخن مولانا

دکتر محمد ففوری

استاد ادیان در دانشگاه جورج واشنگتن

اشاره

این روزها که گفتگوی ادیان یکی از مهم‌ترین مسائل مورد بحث در همایش‌های بین‌المللی و گردهم‌آیی‌های علمی و دینی است مسئله برخورد اسلام با ادیان دیگر و به‌ویژه ادیان ابراهیمی اهمیت بسیار دارد. با وجود اینکه در جوامع اسلامی هیچ‌گونه شبهه‌ای درباره احترام عمیق اسلام به ادیان دیگر و ایمان به اصالت ادیان ابراهیمی وجود ندارد اما در غرب و حتی در جوامع دانشگاهی و علمی حتی صاحب‌نظران امور و مسائل دینی نیز از این حقیقت اطلاع چندانی ندارند.

افزون بر این، با تبلیغات دامنه‌دار علیه اسلام و تعمیم دادن تحلیل‌های افراطی و نادرست گروهی کوچک به نگرش اسلامی به‌طور کلی، روز به روز به این ناآگاهی‌ها دامن زده می‌شود. در چنین شرایطی شناساندن برخورد جهانشمول اسلام به ادیان دیگر و اعتقاد به حقانیت و اصالت اشکال و وجوه گوناگون وحی از دیدگاه اسلام به‌خصوص در رابطه با ادیان ابراهیمی بیش از پیش اهمیت دارد. مقاله حاضر قدم ناچیزی است که در پاسخ به دعوت دولت ترکیه در ماه مه سال گذشته میلادی به‌مناسبت هشتادمین سال تولد مولانا جلال‌الدین بلخی در استانبول و قونیه به زبان انگلیسی ارائه شد. متن حاضر با تغییراتی که در اصل مقاله و به‌منظور سهولت در فهم مطلب برای خواننده فارسی زبان ضرورت داشت به‌عمل آمد و تقدیم می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

صرف نظر از مقام حضرت عیسی در میان دین مسیح اسلام به مثابه یک دین و نیز فرهنگ، جامع‌ترین و کامل‌ترین تصویر را چه به لحاظ کیفیت و چه از نظر کمیت از حضرت مسیح ارائه می‌کند. در واقع هیچ کدام از ادیان بزرگ جهان چنین توجه عاشقانه‌ای به مریم مقدس و عیسی مسیح آن گونه که اسلام داشته است، ندارند. نام عیسی ۲۵ مرتبه در ۹۰ آیه شریفه از ۱۵ جزء قرآن آمده است. قرآن کریم عیسی مسیح را به مثابه پیامبری بسیار ویژه که موقعیتی بی‌نظیر در بین پیامبران داشته است، معرفی می‌کند. بنابر گفته قرآن وجود عیسی معجزه خداست و تولد او نشانه قدرت خداوند است. قرآن کریم عیسی علیه‌السلام را کلام خدا (کلمه الله) و روح خدا (روح الله) می‌نامد. علاوه بر این قرآن عیسی را با شمار بسیار بیشتری از عناوین مقدس به نسبت پیامبران گذشته یاد می‌کند. او را «نشانه»، «بخشنده»، «شاهد»، «نمونه»، «قائم»، «فاضل» و پیامبری که شب را با خداوند سپری می‌کرد، معرفی کرده است. همچنین عناوین مسیح پسر مریم، پیامبر، نبی و بنده کامل خدا (عبدالله) به او نسبت داده است. قرآن از عیسی به‌عنوان پیامبر صلح و دوستی و پیامبری که ظهور حضرت محمد خاتم‌الانبیاء را بشارت داده و پیامبری که دومین ظهور او هم‌زمان با پایان جهان خواهد بود، یاد کرده است. حضرت محمد (ص)، عیسی را به‌عنوان برادر خود نامیده است. روحانیون مسلمان و خصوصاً عرفا از مسیحیت، به‌رغم وجود مناقشات سیاسی بین مسلمانان و مسیحیان، با عشق، احترام و ارزش بسیار زیادی یاد می‌کنند. عیسی مسیح تنها پیامبری است که از مادری باکره به دنیا آمده و تولد او خود بزرگ‌ترین معجزه در بین تمام پیامبران بوده است. در تشیع به‌طور اخص مقام حضرت امام حسین علیه‌السلام به‌عنوان همتای معنوی مسیح و امام ایثار و فدا در حقیقت تداوم رنج‌های عیسی مسیح را تداعی می‌کند.

مولانا جلال‌الدین بلخی به جنبه‌های مختلف زندگی حضرت مسیح، از معجزه تولد وی، جدال با یهودیان، زنده کردن مردگان، فرار از چهل و نادانی و ابعاد دیگر، می‌پردازد. هدف این مقاله بررسی سیما و شخصیت حضرت عیسی در مثنوی معنوی و بعضاً در «دیوان کبیر» و «فیه مافیه» است. مولانا با اتکاء به قرآن کریم نخست به حقیقت وحدت ادیان و سلسله نبوت می‌پردازد.

مولانا ضمن اشراف به مقام والای نبی اکرم (ص) پیامبران خدا را به مثابه حلقه‌هایی که به یکدیگر متصلند و سلسله نبوت را شکل می‌دهند می‌بیند. مولانا تأکید می‌کند که هر کدام از پیامبران نوری هستند که اگر

انسان به سمت آن نور برود به بلاغ و رسالت می‌رسد. بین پیامبران تفاوت‌هایی در روش‌ها و سبک‌ها وجود دارد. تفاوت‌ها همچون تفاوت رنگ نورهاست. یک نور نشان دهنده حقیقت واحد است.

در چراغ این عالم هر یکی باشد هر یکی فرق است هر یک در نور است

در معانی تجزیه و افراد نیست
(دفتر اول، ص ۱۶)

البته از آنجا که مولانا مسلمان است طبیعتاً پیامبر اسلام جایگاه ویژه‌ای در روح و قلب وی دارد. «من بنده قرآنم و خاک پای محمد» ملای روم برای نشان دادن این پاکبختگی در برابر محمد (ص) تأکید می‌کند که محمد در مقام خاتم‌الانبیاء در حقیقت کمال پیام همه پیامبران و حضرت مسیح است. او به نام پیامبر در کتاب مقدس اشاره می‌کند و می‌گوید که مسیحیان مؤمن نام پیامبر را همچون دژی مستحکم می‌بینند و به آن پناه می‌برند. در پرتو نور محمدیه و ولایت محمدیه است که پیامبران تقدس یافتند، روح‌القدس در رحم مریم دمید، حضرت مریم تکلم عیسی را در گهواره دید و شنید و علی‌ابیطالب (ع) خاتم‌الاولیاء و «ولی خدا» شد:

زین سبب پیغامبر با اجتهاد
نام خود وان علی مولا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست
ابن عم من علی و مولای اوست
کیست مولا آنکه آزادت کند

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بند رقیبت برایت بر کند
 چون به آزادی نبوت هادیست
 مؤمنان را از آبیاء آزادیست
 ای گروه مؤمنان شادی کنید
 همچو سرو و سوسن آزادی کنید
 جزو جزو آبستن از شاه بهار
 جسمشان چون درج پر در ثمار
 مریمان بی شوی آبست از مسیح
 خامشان بی لاف و گفتاری فصیح
 ماه ما بی نطق خوش بر تافتست
 هر زبان نطق از فر او یافتست
 نطق عیسی از فر مریم بود
 نطق آدم پرتو آن دم بود
 (دفتر ششم، ص ۱۹۴)

تولد حضرت عیسی

اولین جایی که ملای روم مستقیماً از حضرت عیسی سخن می گوید
 در داستان رویارویی مادر حواری یحیی تعمید دهنده با حضرت مریم است.
 مادر حضرت یحیی نقل می کند که کودک درونش در مقابل کودکی که در
 رحم مریم با کرم است سجده می کند:

مادر یحیی چون حامل بود
 بود با مریم نشسته رو به
 مادر یحیی به مریم در نهفت
 پیش تر از وضع حمل خویش گفت
 که یقین دیدم درون تو شهی است
 که اولوالعزم و رسول آگهیست
 چون برابر او افتادم با تو من
 کرد سجده حمل من اندر زمن
 این چنین مر آن جنین را سجده کرد
 کز سجودش در تنم افتاد درد
 گفت مریم من درون خویش هم
 سجده ای دیدم ز طلقم در شکم
ابلهان گویند این افسانه را
خط بگش زبوا دروغ است و خطا
 مریم اندر حمل جفت کس نشد
 از برون شهر او واپس نشد
 از برون شهر آن شیرین فسون
 تا نشد فارغ نیامد هم درون
 چون بزائید آن گهانش بر کنار
 برگرفت و برد تا پیش تبار
 مادر یحیی کجا دیدیش تا
 گوید او را این سخن در ماجرا
این بدانند کان که اهل خاطر است
غایب آفاق او را حاضر است
 پیش مریم حاضر آید در نظر
 مادر یحیی که دور است از نظر
دیده ها بسته به بیند دوست را
چون مشبک کرده آید پوست را
 ای برادر قصه چون بمانه ای است



معنی آندر وی بسان دانه‌ای است
(دفتر دوم، ص ۱۳۳)

مولانا کسانی را که حقایق این داستان را مورد تردید قرار می‌دهند احق و نادان می‌خواند. تنها افرادی که در پیشگاه خداوند حاضرند و ذکر او را می‌گویند می‌توانند با چشمانی بسته او را ببینند و اسراری مشابه این را درک کنند. او تأکید دارد که حضور قلب و روح کیفیتی است خارج از زمان و مکان و تعینات دیگر و همین است که ارواحی همچون مادر یحیی همواره پیش حضرت مریم حضور دارند هرچند که از نظر زمان و مکان بسیار از او دورند. او اضافه می‌کند که غافلان هرگز نمی‌توانند اسرار این چنینی را دریابند، زیرا که قلب این افراد مرده و چشمانشان کور شده است. مولانا سپس داستان ظهور جبرئیل را بر حضرت مریم، دمیدن روح القدس بر رحم ایشان و آستن شدن حضرت مریم را باز می‌گوید. وی این معجزه را زیباترین شعر عشق و محبت می‌نامد:

دید مریم صورتی بس جانفزا
جانفزایی دلربایی در خلا

پیش او بر دست از روی زمین
چون مه و خورشید آن روح‌الامین
از زمین بر رست خوبی بی‌نقاب
آنچنان کز شرق روید آفتاب
لرزه بر اعضای مریم افتاد
کو برهنه بود و ترسید از نهاد
گشت مریم بی‌خود و بی‌خوش او
گفت بجهم در پناه لطف تو
از پناه حق حصاری به ندید
یورگه نزدیک آن دژ برگزید
چون که مریم مضطرب شد یک زمان
همچنان که بر زمین بر ماهیان
بانگ بر وی زد نمودار کرم
که امین حضرتم از من مرم
آفتی نبود بتر از ناشناخت
تو بر یار و ندانی عشق باخت
(دفتر سوم: ص ۱۹۶)

رومی توضیح می‌دهد که نسبت میان بکارت حضرت مریم و دم روح القدس و آستن شدن مریم در حقیقت نسبت میان جسم و روح است. تمام انسان‌ها همانند مریم آستن روح القدس‌اند. هر انسانی در درون خود عیسایی دارد. تمام انسان‌ها به‌طور بالقوه دارای چنین توانایی هستند:

کیست که از دلمه روح قدس
خامله چون مریم آست نیست
(دفتر اول: ص ۲۹۸)

اما آنچه که این توانایی بالقوه را فعلیت می‌بخشد لطف الهی و اشراف انسان به وجود عیسای درون خویش است:

تا ز انعام خدا در ندمد روح‌الله
میرمان شکرستان نشوند آبتن

این فعلیت یافتن زمانی صورت می‌گیرد که انسان چهارمادی پشت سر می‌گذارد و به درگاه الهی توسل می‌جوید و به آن راه می‌برد و عیسای درون خود را می‌یابد. مریم نیز چنین کرد و این بود که به عیسای درون خود اشراف پیدا کرد و ندای وی را شنید. عیسای درون آئینی الکتاب و جعلی نبیا (مریم: ۳۰)

مولانا تأکید می‌کند که هرچند انسان در چهارمادی خود در دلبستگی به دنیا زلفانی است اما با کنار زدن این زلفان عیسای درون هرکس پدیدار می‌شود. کمترین آفت و مانع برای اشراف بر عیسای درون حجاب‌ها و غفلت است.

جان‌ها در آسان خرد می‌دهست
یک عشق رخم است بر کمر مرهم است
گر حجاب از جان‌ها برداشتی
گفت هر جایی مسیح آهستی
(دفتر اول: ص ۶۸)

و نیز

ور بینی روی زلفت از هم بویی
ور بینی عیسی بر من بویی
(دفتر چهارم، ص ۲۳۹)

فعلیت بخشیدن به این گنج بالقوه ناگزیر با درد و رنج همراه است، گما اینکه مریم در تولد عیسی درد و رنج را تجربه کرد. اگر مریم درد را تجربه نمی‌کرد به خلوت نمی‌رفت و به تنگ درخت خرما می‌پناه نمی‌برد و از میوه آن بهره نمی‌گرفت. انسان نیز برای به فعلیت بخشیدن به عیسای بالقوه درون خود باید رنج دریدن حجاب‌های روح و نفس و وهابی از خویش را تحمل کند. تن ندادن به این درد قدسی و غفلت از پرداختن به عیسای درون موجب خواهد شد که عیسای درون به مأمّن اصلی خود بازگردد.

اکنون بکن دوا که مسیح تو بر زمین است
چون شد مسیح سوی فلک قوت شد دوا
(دفتر چهارم، ص ۹۸)

آنچه که این روند را امکان‌پذیر و آسان می‌سازد همان اکسیر عشقی است که با پیمان‌الست در قلب انسان جای گرفت: «الست بر بکم، قالوا بلی، شهذنا» (قرآن، ۷: ۱۷۲) همین عشق انسان را هدایت می‌کند و به او کمک می‌کند تا حجاب‌های موجود را کنار زند و با عیسای درون خویش وحدت یابد:

عشق ز زنجیر خویش جست و خرد را گرفت
عقل ز دستان عشق ناله‌کنان داد داد
مریم عشق قدیم زاد مسیحی عجب
داد نیاید خرد چون که چنین فتنه زاد
(دیوان شمس # ۸۸۵)

شکایت حضرت عیسی از جهالت و نادانی

یکی از مباحثی که مکرراً در مثنوی تکرار شده است، ابتلای انسان به بیماری غفلت و جهالت است. در مثنوی داستان‌های بسیاری درباره انسان‌هایی که مولانا آنان را احق می‌خواند می‌توان خواند. اما این‌ها آن‌ها نیستند که در این داستان‌ها وجود دارد، انسانی ساده و بی‌سواد نیست، برعکس، این انسان موجود است پیچیده و البته باسواد که قلبش آکنده از غرور و غفلت است:

شیر گفت که این داستان درسی برای دیگران خواهد بود که تورا آشفته نسازند و از پیامبری چون تو اثبات معجزه طلب نکنند، کسی که دو چشم باز دارد و نمی بیند در روز جزا آبرو و اعتبار ندارد:

چون که عیسی دید کان ابله رفیق
جز که استیزه نمی داند طریق
می نگبرد پند او از گمراهی
خواند عیسی نام حق بر استخوان
از برای التماس آن جوان
حکم یزدان از پی آن خام مرد
صورت آن استخوان را زنده کرد
از میان برجست یک شیر سیاه
پنجه برزد کرد نقشش را تپاه
کله اش بر کند و مغزش ریخت زود
همچو جوزی کاندر او مغزی نبود
گفت عیسی چون شتابش کوفتی
گفت زان رو که تو زو آشوبتی
گفت عیسی چون نخوردی خون مرد
گفت در قسمت نبودم برقی خورد
گفت آن شیر ای مسیحا این شکار
بود حالش از برای اعتبار
گر مرا روزی بدی اندر جان
خود چه کارستی مرا با بیگان
آنچه چشم است آنکه بینایش نیست
زامتحان ها جز که رسوایش نیست
(دفتر دوم، ص ۸۶)

در داستان دیگری، مولانا روایت می کند که روزی مرد نادانی عارفی را نکوهش می کند که در تمنای معشوق نادیده بی تابی نورزد و از روی تمسخر به او توصیه می کند که وقتی او را دید به او خیره نشود مبادا که بینایی از دست رود. پاسخ عارف فرزانه شنیدنی است:

زاهدی را گفت یاری در عمل
کم گری تا چشم را ناید خلل
گفت زاهد از دو بیرون نیست حال
چشم بیند یا نبیند آن جمال
گر ببیند نور حق خود چه غمست
در وصال حق دو دیده چه کمست
ور نخواهد دید حق را گو برو
این چنین چشم شقی گو کور شو
غم مخور از دیدگان عیسی تو راست
چپ مرو تا بخشدت دو چشم راست
عیسی روح تو با تو حاضر است
نصرت از وی خواه کو خوش ناصر است
لیک بیکار تن پر استخوان
بر دل عیسی منه تو هر زمان
همچو آن ابله که اندر داستان
ذکر او کردیم بهر راستان
زندگی تن مجو از عیسی ات
کام فرعونی خواه از موسی ات

کسی که شفته عقل استدلالی است، برخلاف اهل فکر و نگرا و اهل صراقه باند این موجود همیشه همه چیز را به زیر سؤال می کشد و برای اثبات هر چیزی استدلال طلب می کند و حتی برای معجزات مربوط به عیسی مسیح نیز برهان و دلیل می طلبد. مولانا با چنین روشی در یکی از داستان های مشهوری نمونه ای از چنین مسخره می خواهد که در روز جزا آبرو و اعتبار ندارد:

چون که عیسی دید کان ابله رفیق
جز که استیزه نمی داند طریق
می نگبرد پند او از گمراهی
خواند عیسی نام حق بر استخوان
از برای التماس آن جوان
حکم یزدان از پی آن خام مرد
صورت آن استخوان را زنده کرد
از میان برجست یک شیر سیاه
پنجه برزد کرد نقشش را تپاه
کله اش بر کند و مغزش ریخت زود
همچو جوزی کاندر او مغزی نبود
گفت عیسی چون شتابش کوفتی
گفت زان رو که تو زو آشوبتی
گفت عیسی چون نخوردی خون مرد
گفت در قسمت نبودم برقی خورد
گفت آن شیر ای مسیحا این شکار
بود حالش از برای اعتبار
گر مرا روزی بدی اندر جان
خود چه کارستی مرا با بیگان
آنچه چشم است آنکه بینایش نیست
زامتحان ها جز که رسوایش نیست
(دفتر دوم، ص ۸۶)

چون که عیسی دید کان ابله رفیق
جز که استیزه نمی داند طریق
می نگبرد پند او از گمراهی
خواند عیسی نام حق بر استخوان
از برای التماس آن جوان
حکم یزدان از پی آن خام مرد
صورت آن استخوان را زنده کرد
از میان برجست یک شیر سیاه
پنجه برزد کرد نقشش را تپاه
کله اش بر کند و مغزش ریخت زود
همچو جوزی کاندر او مغزی نبود
گفت عیسی چون شتابش کوفتی
گفت زان رو که تو زو آشوبتی
گفت عیسی چون نخوردی خون مرد
گفت در قسمت نبودم برقی خورد
گفت آن شیر ای مسیحا این شکار
بود حالش از برای اعتبار
گر مرا روزی بدی اندر جان
خود چه کارستی مرا با بیگان
آنچه چشم است آنکه بینایش نیست
زامتحان ها جز که رسوایش نیست
(دفتر دوم، ص ۸۶)

هرچه حضرت عیسی به این انسان نصیحت می کند که دست از سرسختی بردارد و معجزه او را باور کند مرد قانع نمی شود و اصرار می ورزد که عیسی با جان بخشیدن به استخوان های بی جان معجزه اش را به او نشان دهد. عیسی که می دانست او باور نخواهد کرد، به استخوان ها جان بخشید تا گمان شیر سیاه رنگ و قوی ظاهر شد و مرد جاهل را از هم جدا کرد. در پایان شگفتی عیسی از این بی اعتنائی



بر دل خود کم نه اندیشه معاش
عیش کم ناید تو بر درگاه باش
این بدن خرگاه آمد روح را
یا مثال کشتی مر نوح را
ترک چون باشد بیاید خرگهی
خاصه چون باشد عزیز درگهی
(دفتر دوم، ص ۸۶)

مسیح از چنین ابلهانی می گریخت و رومی داستان آن را در کتاب سوم
مثنوی روایت کرده است:

عیسی مریم به کوهی می گریخت
شیر گویی خون او می خواست ریخت
آن یکی در پی دوید و گفت خیر
در پیت کس نیست چه گریزی چون طیر
با شتاب او آنچنان می تاخت جفت
کز شتاب خود جواب او نگفت
یک دو میدان در پی عیسی براند
پس به جد و جهد عیسی را بخواند
کز پی مرضات حق یک لحظه بیست
که مرا اندر گریزات مشکلی است
گفت از احمق گریزانم برو
می رهانم خویش را بندهم
گفت آخر آن مسیحانه
که شود کور و کر از تو مستوی
گفت آری آن شه نیستی
که فسون غیب را ما ویستی
چون بخوانی آن فسون بر مژده ای
بر جهد چون شیر صید آورده ای
گفت آری آن منم گفتا که تو
نی زگل مرفان کنی ای خوب رو
بردمی بروی سبک تا جان شود
در هوا اندر زمان پزان شود
گفت آری گفت پس ای روح پاک
هر چه می خواهی بکن از کیست پاک
با چنین برهان که باشد در جهان
که نباشد مر تو را از بندگان
گفت عیسی که به ذات پاک حق
مبدع تن خالق جان در سبق
کان فسون و اسم اعظم را که من
بر کرو بر کور خواندم شد حسن
بر که سنگین بخواندم شد شکاف
خوفه را بلرید بر خود تا به نف
بر تو مرده بخواندم گشت حی
پز سر لاشی بخواندم گشت شی
خواندم آن را بر دل احمق به بود
صد هزاران بار و درمانی نشد
سنگ خارا گشت و زان خود برنگشت
ریگ شد کز وی نروید هیچ گشت
گفت حکمت چیست کاینجا اسم حق

منم آن کز دم عیسی به مردم
مرا گشته است آب زندگانی
عازر و قتم به دمت ای مسیح
حشر شدم از تک گور فنا
(دفتر اول، ص ۱۶۰)

اما مولانا دو هشدار مهم به کسانی که از حضرت عیسی تقاضای معجزه و استجابت دعا دارند می‌دهد. یکی اینکه این معجزات فی‌نفسه هدف رسالت مسیح نیست بلکه تنها وسیله‌ای برای نشان دادن نجات‌بخش عیسی و بیدار کردن انسان غافل، و نهایتاً ذکر آفریننده عیسی است. مهم‌تر از آن حضرت عیسی تنها شفا دهنده بیماری جسم نیست و انسان نباید از او تنها شفای جسم طلب کند، بلکه روح انسان بیش از جسم او نیازمند شفا و اعتلاست. جسم تنها قالب روح است و تنها زمانی کرامت می‌یابد که مهمان عزیزی چون عیسی در آن فرود آید و گرنه دست کشیدن از این قالب چندان دشوار نیست:

غم مخور از دیدگان عیسی تراست
چپ مرو تا بخشدت دو چشم راست
عیسی روح تو با تو حاضر است
نصرت از وی خواه کو خوش ناصر است
لیک پیکار تن پر استخوان
بر دل عیسی منه تو هر زمان
زندگی تن مجوز عیسی است
کام فرعونی مخواه از مسیح
این بدن خرگاه آمد روح را
یا مثال کشتی مر نوح را
ترک چون باشد بیاید خرگهی
خاصه چون باشد عزیز درگهی
(دفتر سوم، ص ۸۶)

اکسیر این معجزه عیسی عشق و محبت است، عشق با قدرت کیمیایی خود تلخی را به شیرینی، مس را به طلا، خار را به گل، سرکه را به شربت و غم را به شادی، زندان را به باغ گل، اژدها را به فرشته، خشم را به مهربانی و بیماری را به سلامتی تبدیل می‌کند. انسان واقعی همه هستی خود را فدای این عشق می‌کند. وگرنه در جمع عشاق جایی ندارد؛ اما از این ایثار زندگی می‌یابد و به رستگاری می‌رسد. مولانا این عشق را که با حقیقت درونی هر شخص عینیت می‌یابد عیسای وجود نامیده است.

در عشق زنده باید کز مرده هیچ ناید
دانی که کیست زنده آنکو ز عشق زاید
(دیوان شمس، غزل شماره ۸۴۳)

همه با این فرمایش مشهور عیسی را شنیده‌ایم که «قلب انسان ملکوت خداست». مولانا از این ملکوت با عنوان جوهر وجود انسان و خویشتن واقعی او یاد کرده است. این خود کیانی آئینه انعکاس آفرینش است و باید که حجاب‌های آن دریده شود تا عیبهای وجود خود را بنمایاند. برای رسیدن به این مقام و کشف عیسای وجود انسان باید از خویشتن رها شود و سرمست عشق عیسی شود که در حقیقت دریچهای به آستان عشق الهی است. وقتی که انسان به چنین مقامی رسید نور خداوند به هستی او روشنی می‌بخشد و قلب او تجلی گاه نور الهی می‌گردد:

مطالعات فرهنگی
مجموعه انسانی

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

قلب مؤمن هست بین الاصبغین

ظاهرش چو بی ولیکن پیش او

کون یک لقمه چو بگشاید گلو

تو مبین ز افسونش عیسی حرف و صوت

آن ببین کز وی گریزان گشت موت

تو مبین ز افسونش آن لهجات پست

آن نگر که مرده برجست و نشست

تو مبین مر آن عصا را سهل یافت

آن ببین که بحر اخضر را شکافت

تو ز دوری دیده‌ای چتر سیاه

یک قدم پایش نه بنگر سیاه

تو زدوری می‌بینی غیر گرد

اندکی پیش آ ببین در گرد مرد

دیده‌ها را گرد او روشن کند

کوه‌ها را مردی او بر کند

(دفتر سوم، ص ۲۰۶)

کون تمام انسان‌ها حضور دارند انسان بایستی از خواب
برای آنکه جستجوی آن برآید و تولد آن را تحقق بخشد. برای
همچون تولد فرزند باید همه اجزای درون را
مستعد کرد. در این حالت که همه اجزای درون مستعد
شده‌اند، انسان در آن لحظه متولد می‌شود. در این حالت
انسان در آن لحظه متولد می‌شود. در این حالت انسان
در آن لحظه متولد می‌شود. در این حالت انسان در آن
لحظه متولد می‌شود. در این حالت انسان در آن لحظه
متولد می‌شود. در این حالت انسان در آن لحظه متولد
می‌شود. در این حالت انسان در آن لحظه متولد می‌شود.

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

مستش مرده به دم زنده کند

بر جان طایفه کیوان بردش

از دیدگاه عرفا حضرت عیسی پیامبر درون است، آموزگار بی نظیری
است که از هر و سرمشق انسان کامل است. عیسی همچنین زاهد، معلم
اخلاق، حامی عارفان مسلمان، پیامبر اسرار خلقت، شفادهنده جراحات
انسان و شفایافته است. کمتر کسی از میان پیامبران و اولاد محمد
این چنین کامل از حضرت عیسی برانگیزه دادند. عیسی درونی هر روح
انسانی کیمایی است که روح مرده او را زنده می‌کند و زخم‌های روح را
التیام می‌بخشد، ناپیایی را به بینایی مبدل می‌کند و در نهایت به آزادی
از قیود رهنمون می‌شود. عیسی کیمیاگری است که انسان را از اعماق
پست درون به جایگاه والایی می‌رساند و مس کدر درون را به طلایی
شفاف تبدیل می‌کند.

در جای دیگر مولانا پیوند خاص خود را با مسیح توضیح می‌دهد.
رومی تصدیق می‌کند که همان‌گونه عیسی در پرده ساخته از گل، روح
می‌دمد، موهبت بر خاسته از او در جسم عاقر، روح جاری می‌کند و وجود
بی‌جان او را متحول می‌سازد. از آنجا که خر که بدون داشتن سواری والا
مقام چون عیسی هیچ شکوه و اصالتی نخواهد داشت، جسم انسانی نیز
بدون این عیسای درون و فعلیت یافتن آن فاقد ارزش است. همان‌گونه
که عظمت مرکب مرهون ارج و قرب سوار است، پیکر انسان نیز تنها
به برکت حضور روح کرامت می‌یابد. اگر انسان نتواند به عیسای درون
خود دست یابد نهایتاً همچون خر عیسی است، حتی اگر به سفر حج
رود باز هم خر است.:

خر عیسی است که از هر هنری با خبر است

هر خری را نتوان گفت که صاحب هنر است

آزاد ساختن وجود انسان از یوغ خر وجود جسمانی تنها به برکت عشق
امکان‌پذیر است. وقتی که مرکب عشق از بهشت فرود می‌آید، عیسی
وجود از زندان جسم آزاد می‌شود. در غیر این صورت عیسای وجود مرکب
جسم را ترک کرده به بهشت بازمی‌گردد و انسان همچنان در وادی جسم
تنها و سرگردان می‌ماند زیرا که «خر عیسی به آسمان نرود».

خر عیسی گرش به مکه برند

چون بیاید هنوز خر باشد

با این تعریف انسان کامل (پیر، شیخ) کسی است که جوهر پیام
مسیح را درک کرده، از عظمت و رحمت خدا آگاه است و وجود او
همچون عیسی در خدا فانی شده است. چنین انسان کاملی در حکم
عصای موسی و معجزه عیسی است. هر چند پیگیری تحریف دارد اما بر
کل گیان حکومت دارد. کما اینکه عصا در دست موسی دریا را از هم
شکافت یا اوراد عیسی مرده را حیات بخشید:

آدمی همچون عصای موسی است

آدمی همچون فسون عیسی است

در آن لحظه حق بهر داد و بهر زین